

نقش ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی*

نویسنده: ولفرام ویلس

مترجم: ایرج رزاقی

خلاصه مقاله: در این مقاله نویسنده نخست بحثی دارد درباره نظریه‌های مختلف یادگیری زبان خارجی و جایگاه ترجمه در هر یک از این نظریه‌ها. وی سپس به اختلاف نظرهایی که در مبانی نظری و آموزش زبان خارجی در آلمان وجود دارد، اشاره می‌کند. در نتیجه این اختلاف نظرها، محققان نقشهای متفاوتی برای ترجمه پیشنهاد می‌کنند. نویسنده آن گاه ضمن توضیح نظریه «پل ترجمه»، دلیل و ضرورت استفاده از ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی را بیان می‌کند.

توجه مجدد به نقش ترجمه در تدریس زبان خارجی ممکن است در آغاز قدری عجیب به نظر برسد، زیرا طبق نظریه‌ای که در بیست سال گذشته بر روش تدریس زبان خارجی حاکم بوده است در تدریس باید فقط از یک زبان استفاده شود و هر گونه انحراف از آن، از جمله استفاده از ترجمه، مردود است. بی‌اعتنایی به ترجمه به عنوان ابزاری مفید در تدریس زبان خارجی با نظریه رفتارگرایی که اسکیز در کتاب «رفتار زبانی» (۱۹۵۷) شرح می‌کند، ارتباط دارد. روشی که در این کتاب معرفی می‌شود، اصطلاحاً روش «تمرین الگوهای زبان» pattern drill نامیده می‌شود. هدف این روش این است که زبان آموز بتواند با تمرین مداوم از طریق فرآیندی که آن را «انتقال مثبت» positive transfer - یعنی استفاده از آموخته‌های قبلی در موقعیتهای تازه - می‌نامند، الگوهای زبان (گفتاری) را ملکه ذهن خود کند.

هدف اصلی این نظریه یادگیری زبان این است که زبان آموز بتواند با اهل زبان بخوبی ارتباط برقرار کند. بر حسب ادعای شارحان این نظریه، زبان آموز با شرکت فعال در کلاسهای درس، آن چنان به زبان خارجی مسلط می‌شود که می‌تواند به تناسب موقعیت از لغات و ساختهای نحوی زبان خارجی استفاده کند. بدین ترتیب دستور زبان اهمیت خود را از دست می‌دهد و تدریس آن تابع هدف فوق می‌شود.

این مقاله ترجمه بخشی از مقاله‌ای است با مشخصات زیر:

Wilss, Wolfram. (1981) "The Function of Translation in Foreign Language Teaching."

پس از رواج این نظریه، روش سنتی دستور و ترجمه *grammar-translation method* سخت مورد انتقاد قرار گرفت. رفتار گرایان معتقد بودند این روش فاقد نظم آموزشی است. اهم انتقادات آنان به شرح زیر است:

۱- در روش دستور و ترجمه، برخی از زبان آموزان سرخورده و منفعل می‌شوند، زیرا این روش موقعیت آموزشی خاصی را به وجود می‌آورد که فقط افراد با قریحه و کسانی که انگیزمای قوی برای آموختن زبان خارجی دارند از آن سود می‌برند.

۲- عبارات و جملاتی که برای ترجمه انتخاب می‌شوند، گاه از نظر آموزشی مناسب نیستند.

۳- اهداف روش دستور و ترجمه نه بطور دقیق مشخص است و نه با نیازهای عملی زبان آموز انطباق دارد.

۴- شیوه‌های مرحله‌ای برای نظارت بر پیشرفت زبان آموز وجود ندارد.

۵- کلاس‌هایی که در آنها از این روش استفاده می‌شود یکنواخت است و معلم وادار نمی‌شود در روش آموزشی خود تجدید نظر کند و روشی را به کار گیرد که دانشجویان نظر آموزشی فایده بیشتری ببرد.

۶- روش دستور و ترجمه روشی غیر مستقیم برای آموزش زبان خارجی است، زیرا زبان آموز با واسطه این روش با زبان خارجی تماس برقرار می‌کند.

با توجه به انتقادات فوق، تعجبی ندارد که بسیاری از معلمان زبان خارجی نسبت به مفید بودن ترجمه در تدریس زبان خارجی نظر مساعدی نداشته باشند. اینان استدلال می‌کنند که اولاً، ترجمه مهارتی خاص است که با مهارت‌های چهارگانه زبان یعنی شنیدن، صحبت کردن، و به میزان کمتر، با خواندن و نوشتن تفاوت آشکاری دارد. بنابراین، ترجمه در آموزش زبان خارجی جایی ندارد. ثانیاً، ترجمه کاربرد پیچیده‌ای از زبان است که از توان فکری و زبانی اغلب زبان آموزان خارج است و لذا در بهترین شرایط هم نتیجه مطلوبی به دست نمی‌دهد. زبان آموز می‌تواند از وقتی که در این کلاسها صرف می‌کند به نحو بهتری سود جوید.

با این همه، به رغم رد شدن صریح مبانی نظری روش دستور و ترجمه، از رونق کلاسهای ترجمه کاسته نشده است و علاوه بر این، «روش مستقیم» *direct method* که هدفش آموزش زبان به شکل طبیعی بود و رقیب سرسخت روش دستور و ترجمه به شمار می‌رفت، نتوانست انتظارات آموزشی مورد نظر را برآورده کند. روش مستقیم و خلف آن یعنی روش سمعی-زبانی *audio-lingual* که اساس کار را بر تکرار قرار داده‌اند مثل همه روشهای تدریس زبان خارجی نقایصی دارند. بدیهی است نظریه جامعی که برای فراگیری زبان خارجی ارائه می‌شود نمی‌تواند صرفاً بر پایه نظریه رفتارگرایانه قرار گیرد. اگر در آموزش زبان فقط از یک زبان استفاده کنیم و یادگیری را صرفاً حاصل تکرار و تقلید بدانیم، نمی‌توانیم تمام قوای محدود ذهنی فراگیرنده را به کار گیریم و بدین ترتیب او را از توان تحلیل ذهنی در یادگیری زبان محروم می‌کنیم. این نکته باعث شده است که در روشهای نوین تدریس زبان خارجی بر استفاده از قوای مختلف ذهنی زبان آموز تأکید بسیار شود.

در نتیجه، روش یادگیری مبتنی بر تشکیل عادت به وسیله تقویت پاسخ مغلوب روش یادگیری شناختی cognitive شد. روش شناختی بر پایه این فرض قرار دارد که تجزیه و تحلیل شناختی پدیده‌های مورد یادگیری می‌تواند به روند یادگیری سرعت بخشد و زمان یادگیری را کوتاهتر کند. نظریه‌ای که بر دو مهارت «شنیدن» و «صحبت کردن» تأکید می‌کرد بتدریج جاذبه خود را از دست داد و اکنون دو مهارت خواندن و نوشتن در برنامه تدریس زبان خارجی دوباره ضرورت خود را بازیافته است. از طرف دیگر، هم در آموزش زبان خارجی و هم در آموزش زبان مادری مجدداً به تدریس دستور زبان توجه می‌شود.

ظهور نظریه «شناختی» ارزیابی دوباره و دقیق نقش ترجمه در آموزش زبان خارجی را به دنبال داشت. محققان آموزش زبان خارجی در پی آن برآمدند که فایده عملی کلاسهای ترجمه را از دیدی عینی و واقع‌گرا ارزیابی کنند. این ارزیابی مجدد، بحث باز آموزی معلمان زبان خارجی را در پی داشت. نتیجه این بحث کاملاً روشن بود. معلمی که خود از طریق کلاسهای ترجمه زبان خارجی را فرا گرفته است طبعاً مایل است دانش خود را به همین روش انتقال دهد.

در آلمان، بحث درباره مفید بودن دروس ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی تقریباً از سال ۱۹۷۳ آغاز شد. من در مقاله‌ای سعی کردم مفید بودن ترجمه را در کلاسهای پیشرفته زبان خارجی نشان دهم. بدین منظور، جمله‌ای انگلیسی انتخاب کردم که با معادل آلمانی‌اش از نظر نحوی کاملاً متفاوت بود. اما با ترجمه هر کلمه به کلمه معادلش در زبان آلمانی، جمله به آلمانی قابل ترجمه بود. این مثال چهار نتیجه آموزشی به دنبال داشت:

- ۱- از دیدگاه توصیفی، به زبان آموز می‌توان نشان داد که در برابر هر جمله زبان مبدأ چندین جمله کم و بیش هم معنی در زبان مقصد وجود دارد.
 - ۲- از دیدگاه توضیحی، به زبان آموز می‌توان نشان داد که ترجمه به انتخاب فرد از میان بیانهایی نحوی ممکن و به عبارت دیگر به سبک مترجم بستگی دارد.
 - ۳- از دیدگاه ارزشی، ترجمه یعنی ایجاد برابری معنایی و سبکی.
 - ۴- از نظر کاربردی، ترجمه فرآیندی یک سویه است. اگر جملات متن ترجمه شده را دوباره به زبان مقصد برگردانیم، می‌بینیم هر زبان مجموعه لغات و ساخت‌های زبانی مخصوصی دارد. این واقعیت هم از نظر زبان‌شناسی و هم از نظر اجتماعی - فرهنگی حائز اهمیت است.
- از این مثال معلوم شد زبان آلمانی در مقایسه با زبان انگلیسی تنوع ساختاری بیشتری دارد، به این معنی که در برابر چندین ساخت نحوی در زبان آلمانی فقط یک ساخت نحوی در زبان انگلیسی وجود دارد. البته عکس این مطلب نیز صادق است. گاه مفهومی را که فقط به یک صورت در آلمانی می‌توان بیان کرد، به صورتهای متعددی در انگلیسی بیان می‌شود.

بحث فوق موجب بروز اختلاف نظرهایی در آلمان شد، تا حدی که رسیدن به وحدت نظر بعید می‌نماید. از نظر آموزشی، جایگاه ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی همچنان نامعلوم است. در حال حاضر پنج نظریه آموزش زبان خارجی وجود دارد و ترجمه در هیچ کدام از این نظریه‌ها جای

ندارد.*

از ترجمه می‌توان به شکلهای مختلف زیر در آموزش زبان خارجی استفاده کرد:

۱- برای رفع ابهام معنایی

۲- برای ارزیابی پیشرفت آموزشی

۳- برای فراگرفتن ساختهای متفاوت دوزبان

۴- برای مقایسهٔ دوزبان

۵- برای ایجاد مهارت ترجمه در سطحی محدود یا ایجاد به اصطلاح «توانش ترجمه‌ای» *translation competence*

اختلاف نظر در مورد نقش ترجمه در آموزش زبان خارجی باعث شده است که روش مطلوبی برای آموزش ترجمه به وجود نیاید. این اختلاف نظر در تحقیقات کاربردی ترجمه که هدف آن تنظیم برنامه‌هایی برای تربیت مترجمان حرفه‌ای آینده است نیز اثر گذاشته است. در این حوزه تحقیقاتی نیز محققان بر سر چارچوبی نظری برای تدریس ترجمه که دارای مبانی زبان‌شناسی و روان‌شناسی استواری باشد، اختلاف نظر دارند. در برنامه آموزش مترجم حرفه‌ای، در مقایسه با برنامه‌های آموزش زبانهای خارجی، دسته‌بندی منظم مواد آموزشی اهمیت بسیاری دارد. تدریس ترجمه در این برنامه مشکلی همچون دیگر مشکلات حل نشده آموزش زبان خارجی نیست، زیرا در این جا هدف یادگیری زبان ایجاد «توانایی انتقال بین زبانی» *interlingual transfer competence* یعنی توانایی ترجمه متون فنی و تا حدودی متون ادبی به زبان مادری است.

اگر اهمیت آموزش ترجمه در تربیت مترجم حرفه‌ای را بدرستی درک کنیم، تعجب خواهیم کرد که چرا تا کنون این مهم کمتر مورد توجه برنامه‌ریزان آموزشی قرار گرفته است. وضعیت آموزش

* این پنج نظریه عبارتند از:

۱- *Acquisition-learning Hypothesis* بر طبق این نظریه فرد از طریق شنیدن صحبت دیگران و به کمک توانش زبانی خود زبان را فرامی‌گیرد.

۲- *Natural Order Hypothesis* بر طبق این نظریه کودک ساختارهای زبان مادری خود را به ترتیب خاصی فرامی‌گیرد.

۳- *Monitor Hypothesis* بر طبق این نظریه دو فرآیند در فراگیری زبان دوم یا زبان خارجی وجود دارند: الف، فرآیند فراگیری خودآگاه که در آن فرد به کمک توانش زبانی خود زبان را فرامی‌گیرد. ب، فرآیند فراگیری قوانین دستوری که نقش نظارت بر تعیین درستی یا نادرستی جملاتی را دارند که فرد بر مبنای قوانین دستوری می‌سازد.

۴- *Input Hypothesis* بر طبق این نظریه فراگیری زبان دوم وقتی صورت می‌گیرد که فرد آن بخش از اطلاعات زبانی دریافتی را که ماورای درک ذهنی اوست به مدد دیگر قسمتهای قابل فهم متن تحلیل و درک کند.

۵- *Affective Monitor Hypothesis* بر طبق این نظریه فرد علیرغم دریافت گونه‌های مختلف گفتاری والدین، معلمان و دوستان خود، تحت تأثیر یکی از آن گونه‌ها بوده و همیشه گفتار خود را بر مبنای آن گونه تنظیم کرده و از آن تقلید می‌کند.

ترجمه در حال حاضر به هیچ وجه رضایت بخش نیست و اصطلاح *translation pedagogy* در واقع به تازگی متداول شده است.

مشکلات تبیین نقش ترجمه در آموزش زبان خارجی از دو جهت شدت می‌یابد: اولاً، متونی که در کلاس ترجمه می‌شود، باید از جنبه‌های مختلف زبان‌شناسی—واژگانی، اصطلاحی، نحوی و سبکی—تحلیل شوند، در نتیجه نمی‌توان از معلم زبان خارجی انتظار داشت از عهده این امر بر آید. ثانیاً، ارزشیابی کلاسهای ترجمه، دست کم در آلمان، نتایج متفاوتی داشته است. جایگاه ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی در آینده هر چه باشد، این قدر مسلم است که نگرش یک سویه نظریه رفتارگرایی که بر آموزش زبان در بافت *context* تأکید می‌کرد و روش دستور و ترجمه که اهمیت چندانی به نقش بافت در آموزش زبان نمی‌داد، هر دو به یک اندازه اشتباه هستند. امروزه مسلم شده است که یادگیری زبان مادری و یادگیری زبان خارجی، دست کم در مورد افراد بالای یازده سال، دو فرآیند متفاوت هستند. از این روست که از دو اصطلاح متفاوت «اكتساب» *acquisition* برای اطلاق به فرآیند یادگیری نا آگاهانه زبان مادری و «یادگیری» *learning* برای اشاره به یادگیری آگاهانه زبان خارجی استفاده می‌کنند. معمولاً اکتساب زبان مادری مقدم بر یادگیری زبان خارجی است. به عبارت دیگر، آموزش زبان خارجی وقتی آغاز می‌شود که زبان آموز دارای توانش *competence* زبان مادری خود باشد. موارد استثنا، افراد به اصطلاح دوزبانه هستند؛ افرادی که هر دو زبان را با هم و به یک اندازه می‌آموزند. در مقابل، افراد دوزبانه ناقص قرار دارند، افرادی که توانش زبان مادری آنها در مقایسه با توانش زبان خارجی که همزمان می‌آموزند، قوی‌تر است. یکی از محققان می‌گوید بین اکتساب زبان مادری و یادگیری زبان خارجی رابطه‌ای هست که غالباً در برنامه ریزی آموزش زبان خارجی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. منظور از این عبارت این است که در فرآیند یادگیری زبان خارجی، بعد از سن خاصی، تأثیر و نفوذ زبان مادری کم و بیش ظاهر می‌شود و در نتیجه در برنامه ریزی آموزش زبان خارجی باید توانش مادری زبان آموز مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، بطلان نظریه افرادی که معتقدند زبان خارجی باید به صورت طبیعی تدریس شود و وجود زبان مادری را نادیده می‌گیرند و زبان را در بافت زبان خارجی تدریس می‌کنند، آشکار می‌شود. در واقع در آموزش زبان خارجی باید «پل ترجمه» را که زبان آموز کم و بیش در یادگیری زبان خارجی از آن استفاده می‌کند، در نظر داشت.

علاوه بر توجه مجدد به نقش زبان مادری در آموزش زبان خارجی، در اهداف آموزش زبان خارجی بازنگری صورت گرفته است. مسأله اساسی این است که آیا اهداف آموزش زبان خارجی باید چون گذشته به آموزش چهار مهارت محدود باشد، یا این که باید مهارت پنجمی یعنی مهارت انتقال بین دو زبان، بخصوص در مورد متون فنی یا نیمه فنی، را به مهارتهای چهارگانه افزود. انگیزه این بازنگری این است که به فعلیت در آوردن توانایی انتقال بین دو زبان در زبان آموزان را برای یافتن شغلی در آینده در زمینه فنی در موقعیت بهتری قرار می‌دهد. در واقع در بسیاری از موقعیتها توانایی فرد در صحبت کردن زبان خارجی به اندازه توانایی او در ترجمه بین دو زبان اهمیت و فایده ندارد. اگر از

این دید به نقش و جایگاه ترجمه در برنامه آموزش زبان خارجی نگاه کنیم، آموزش ترجمه از حد يك تمرین زبان شناختی که در سطح جمله محدود است فراتر می‌رود و هدف آن انتقال پیام در سطح متن می‌شود. به عبارت دیگر، باید میان ترجمه به عنوان وسیله، یعنی وسیله‌ای برای آموزش زبان خارجی، و ترجمه به عنوان هدف، یعنی توانایی ایجاد پلی ارتباطی میان دو زبان، تمایز قایل شد. در مورد دوم، ترجمه خود هدف آموزشی مستقلی می‌شود و زبان آموز می‌آموزد که چگونه متون خاصی را از زبان خارجی به زبان مادری خود ترجمه کند.

این نوع نگرش به نقش ترجمه، تحولات بسیاری در آموزش زبان خارجی ایجاد می‌کند و فعالیتهای آموزشی و تحقیقاتی حوزه آموزشی زبان خارجی پیچیده‌تر می‌شود. این تحول شبیه تحولی است که با گنجانیدن تحقیقات مربوط به متن در حوزه زبان‌شناسی جدید در این حوزه ایجاد شده است. امروزه هدف آموزش زبان خارجی تغییر کرده و بسیار وسیع‌تر شده است. زمانی هدف، ایجاد توانش زبانی *linguistic competence* در سطح جمله بود. اما امروزه هدف، ایجاد توانش ارتباطی *communicative competence* در سطح متن است و هدف «دستوری» که به زبان آموز تعلیم می‌شود، جمله‌شناسی نیست، بلکه متن‌شناسی است.